

با قامت یلان اساتیر

در لهییب آذرگون سحر
چه قفتوس وار پر کشیدی!
و امید آوای شور آفرین مامی طرفه زای
چسان
هزار آفرین گویان
میلادت را به رسم بشارت صلا در داد!

"هان!"

از ستیغ رویارنگ البرز، آنک
خجسته نوزادی فرو می خزد
سحر آفرین
با شهپری آتش رنگ
و چشمانی آذر فشان
شگفت تیری
راست بر قلب شب
پیام آور صبح راستین!"

در گیر و دار فرو مردن شب
و فرا رویش روز
هفت کرّت

بر بلندای سپهر مردم فراز آمدی
و هر بار
زایش دو باره ی آفتابشرا نویدی بودی
و هر کرّت
راه بسته بر انبوه راهیان روز گشودی
و تا سپیده ات بر آمد
باز در میان دل های خونچکان مردم نهان شدی
تا برتن ظلمانی یلدایی دیگر
چونان ستاره با زبر آبی

د ریغا

گزمگان شب
که چسان بر رهروان روز همی تاختند
و پیکر خونفشان آفتاب را
در پای یلایی دیگر
سهماگین تر

به رسم قربانی در افکندند.

و آوخ که ما هر بار
چسان ماندیم
بی تو
تهی ز تو!
و باران تیر یلدا بیان
چه رگبار وار بر تن هامان فروریخت!
و ما هر بار
در انتظار ماندیمت
خواندیمت
اما نیافتیمت تا دیر

هان
جاودانه یار!
وفادار!
یک لحظه گوش دار، آنک
مادر تو را می خواند
در واپسین کرانه ی یلدا
در گیرودار زایش فردا

هان ای هماره!
مرگ نداری
هر بار، جاودانه!
باز می آیی
می دانم، این راز طرفه را،
می دانم
در باورم به روشنی روز، زنده ای
مادر، دروغ نمی گوید

می آیی
می آیی
از سنیغ سرکش البرز می آیی
از تارک سپهر آبی می آیی

از ساحل خزر
از کرانه ی خلیج
از ژاله، باغشاه، پیروزی
از کارخانه، مزرعه، دانشگاه
از قلب، قلب ازدها،
میدان انقلاب
می آیی

از راستای اوین
از کوچه ی اتابک
با مردم
بر دست های مردم
می آیی
با بال های روشن خورشید
از بزمگاه ناهید
می آیی
هزار بار دیگر
در چهارصد هزار، نوزاد طرفه تر
می آیی

ای مام خلق!
فرزند نام بزرگت را
در هرسرود خویش
تکرار می کند.

علی رضا جباری {آذرننگ}
مهرگان 79
نوویراست: 86/7/21 {13/10/2006}